

**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**14010930**

**موضوع**:  /زکات منذور الصدقه /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

# بررسی مانعیت منذور الصدقه بودن از زکات

بحث در این باره بود که آیا منذور الصدقه که در اثنای سال نذر آن فعلی شده است، مانع تعلّق زکات می شود؟

## صورت اول: نذر مطلق به صدقه عین مشخّص

اگر نذر به نحو مطلق باشد و بگوید: «لله علیّ صدقه» و متعلّق صدقه عین زکوی باشد، از روایات استفاده می شود که در صدقه قبول و قبض شرط نیست. به همین دلیل این مال از ملک او خارج می شود و در جایی که منذور له راضی باشد به ملک او در می آید و اگر کلّی باشد از ملک ناذر خارج می شود و همین مقدار که از ملک او خارج شود، مانع تعلّق زکات است. همانگونه که در جلسه گذشته بیان شد: باید علم به رضایت متصدّق علیه وجود داشته باشد اما قبول او به عنوان امر انشائی شرط نیست. نذر مصداق صدقه به حمل شایع است و به وسیله نذر می تواند صدقه را محقّق کند. البته باید شرایط نذر مانند صیغه را رعایت کرده باشد.

## صورت دوم: نذر به صدقه به نحو معلّق

صورت دیگری در بحث وجود دارد که نذر به نحو معلّق و مشروط باشد، به این نحو که نذر کرده «اگر مریضم خوب شد، مالم صدقه باشد» و شرط نیز حاصل شود.

### ادله عدم نفوذ نذر به صدقه به نحو معلّق

#### دلیل اول: اختصاص ادله به صدقه غیر معلّق و نبود مطلقات مثبت صحت صدقه معلّق

در اینجا ممکن است گفته شود: از ادله صحت صدقه، تنها صحت صدقه به نحو مطلق و غیر معلّق و مشروط استفاده می شود و دلیلی بر صحت صدقه به نحو مشروط به نحو شرط نتیجه پیدا نکردیم. این بیان درست به نظر می رسد زیرا عموماتی نداریم که بتواند صدقه مشروط را تصحیح کند.

#### دلیل دوم: دلالت ادله بر بطلان صدقه معلّق

تکیه ما بر این بیان نیست و بیان مهم تر این است که از ادله استفاده می شود که صدقه مشروط به نحو شرط نتیجه باطل است. مراد از این ادله، ادله ای است که بیان کرده حلف به صدقه صحیح نیست و باید حلف بالله باشد. در توضیح باید گفت: حلف به طلاق و عتاق و صدقه به این نحو است که شخص قسم می خورد اگر فلان کار را بکنم، مالم صدقه باشد یا زنم مطلّقه باشد یا مملوکم آزاد باشد. از روایات استفاده می شود که این حلف صحیح نیست. اصطلاحا به این حلف ها، حلف به طلاق و حلف به عتاق و حلف به صدقه گفته می شود. در روایات بیان شده که حلف باید به خدا باشد و حلف به صدقه و عتاق و صدقه و غیره صحیح نیست. برخی از این روایات را می خوانیم و درباره آنها توضیح می دهیم.

دو باب در این مورد در جامع الاحادیث وجود دارد. یک باب در ج 24 ص 529 باب ان الیمین لا تنعقد بغیر الله و اسمائه الخاصه و حکم الحلف بغیره. روایات این باب با توجه به روایات باب بعدی قابل استناد در بحث است. اما عمدتا روایات باب بعدی را می خوانیم که حلف بغیر الله را توضیح می دهد. این باب در ص 543 باب انه لا تنعقد الیمین بالطلاق و العتاق و الصدقه وارد شده است.

##### روایت اول: صحیحه حلبی

اولین روایت صحیحه حلبی است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: كُلُّ يَمِينٍ لَا يُرَادُ بِهَا وَجْهُ اللَّهِ تَعَالَى فِي طَلَاقٍ أَوْ عِتْقٍ فَلَيْسَ بِشَيْ‌ءٍ.[[1]](#footnote-1)

یمین به طلاق و عتق به این صورت بوده که شخص می گوید اگر فلان کار را انجام دادم، زنم مطلّقه باشد و اگر فلان کار را انجام دادم، عبدم آزاد باشد. در ادامه بیشتر توضیح می دهیم.

##### روایت دوم: صحیحه دیگری از حلبی

صحیحه دیگر حلبی که عبید الله بن علی الحلبی نقل کرده، به این صورت است:

عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ: كُلُّ يَمِينٍ لَا يُرَادُ بِهَا وَجْهُ اللَّهِ فَلَيْسَ بِشَيْ‌ءٍ فِي طَلَاقٍ وَ لَا غَيْرِهِ.[[2]](#footnote-2)

در تهذیب روایت اینگونه نقل شده ولی در برخی از نقل ها «فی طلاق او عتق» است.[[3]](#footnote-3)

##### روایت سوم: صحیحه منصور بن حازم

در صحیحه منصور بن حازم وارد شده است:

عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ قَالَ لِي‌ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَ مَا سَمِعْتَ بِطَارِقٍ إِنَّ طَارِقاً كَانَ نَخَّاساً بِالْمَدِينَةِ فَأَتَى أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام فَقَالَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ إِنِّي هَالِكٌ إِنِّي هَالِكٌ إِنِّي حَلَفْتُ بِالطَّلَاقِ وَ الْعَتَاقِ وَ النُّذُورِ فَقَالَ لَهُ يَا طَارِقُ إِنَّ هَذِهِ مِنْ خُطُواتِ الشَّيْطانِ\*.[[4]](#footnote-4)

درباره مراد از «حلفت بالنذور» صحبت خواهیم کرد.

##### روایت چهارم: صحیحه سماعه

دو روایت دیگر را که در خصوص بحث صدقه است را می خوانیم. در رقم 36282 صحیحه سماعه وارد شده است:

عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ امْرَأَةٍ تَصَدَّقَتْ بِمَالِهَا عَلَى الْمَسَاكِينِ إِنْ خَرَجَتْ مَعَ زَوْجِهَا ثُمَّ خَرَجَتْ مَعَهُ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهَا شَيْ‌ءٌ.[[5]](#footnote-5)

این زن گفته است: اگر همراه زوجش خارج شود، مال من صدقه باشد. این زن صدقه مشروط به خروج کرده است و شبیه واجب معلّق است به این معنا انشاء فعلی است و منشأ آینده است. در این روایت بیان شده: صدقه صحیح نیست و واقع نمی شود.

##### روایت پنجم: صحیحه زراره

روایت رقم 36176 مورد خاصی است و هر چند این مورد خاص دلیل بر بحث ما نیست اما برای توضیح صدقه به طلاق و عتق آن را می خوانیم. در صحیحه زراره وارد شده است:

عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَقُولُ إِنِ اشْتَرَيْتُ فُلَانَةَ أَوْ فُلَاناً فَهُوَ حُرٌّ وَ إِنِ اشْتَرَيْتُ هَذَا الثَّوْبَ فَهُوَ فِي الْمَسَاكِينِ وَ إِنْ نَكَحْتُ فُلَانَةَ فَهِيَ طَالِقٌ قَالَ لَيْسَ ذَلِكَ كُلُّهُ بِشَيْ‌ءٍ لَا يُطَلَّقُ إِلَّا مَا يًمْلكُ وَ لَا يُصَّدَّقُ إِلَّا بِمَا يَمْلكُ وَ لَا يُعْتَقُ إِلَّا مَا يَمْلكُ.[[6]](#footnote-6)

این نوعی حلف به عتق و حلف به صدقه و حلف به طلاق است که اهل سنت آن را نافذ می دانند به خصوص در حلف به طلاق و عتق که شاید تسالم به صحت داشته باشند. سوال در این روایت درباره نوع خاصی از حلف است که هنوز مالک عبد نشده اما می گوید اگر مالک شدم، آزاد باشد. هنوز مال به ملکیت او در نیامده اما می گوید اگر مالک شدم، صدقه برای مساکین باشد و هنوز این زن به زوجیت او وارد نشده اما می گوید اگر با او ازدواج کردم، مطلّقه باشد. امام علیه السلام می فرماید: در صدقه و عتق و طلاق مالکیت شرط است.

هر چند این روایت به بحث ما مربوط نیست اما توضیحی برای حلف به طلاق و عتق و صدقه است.

##### کلام عامه درباره حلف به صدقه

برای روشن شدن معنای روایات، به کلام عامه رجوع می شود. در مغنی ابن قدامه بحثی درباره تفسیر حلف به طلاق دارد که این روایات حلف به طلاق را باطل دانسته است. با فهمیدن معنای حلف به طلاق، معنای حلف به صدقه نیز روشن می شود زیرا در این توضیحات طلاق خصوصیت ندارد و حلف را توضیح داده است. ابن قدامه حنبلی است و مراد از «اصحابنا» در کلام او، حنبلیه است ولی مطالبی که دارد با نگاه سایر فرق نیز هست. در مغنی ابن قدامه؛ ج 8، ص: 335 وارد شده است:

اخْتَلَفَ أَصْحَابُنَا فِي الْحَلِفِ بِالطَّلَاقِ، فَقَالَ الْقَاضِي فِي " الْجَامِعِ "، وَأَبُو الْخَطَّابِ: هُوَ تَعْلِيقُهُ عَلَى شَرْطٍ، أَيِّ شَرْطٍ كَانَ،[[7]](#footnote-7)

حلف به طلاق این است که شرط بگذارد که اگر فلان حادثه اتفاق افتاد، زنم مطلقه باشد. اگر این تفسیر برای حلف به طلاق باشد، حلف به صدقه نیز به معنای معلّق کردن صدقه است که اگر فلان حادثه اتفاق افتاد، مال من صدقه باشد. بنابراین روایاتی که می گوید: حلف به صدقه صحیح نیست، -طبق این تفسیر- صدقه به نحو شرط نتیجه و معلّق بر شیء را نفی می کند و همین مصداق حلف به صدقه است.

ابن قدامه در ادامه می نویسد:

إلَّا قَوْلَهُ: إذَا شِئْت فَأَنْتِ طَالِقٌ. وَنَحْوَهُ، فَإِنَّهُ تَمْلِيكٌ.

در این فرض، اختیار طلاق را به زنش واگذار کرده است و این حلف به طلاق نیست.

در ادامه می نویسد:

وَإِذَا حِضْت فَأَنْتِ طَالِقٌ. فَإِنَّهُ طَلَاقُ بِدْعَةٍ وَإِذَا طَهُرْت فَأَنْتِ طَالِقٌ. فَإِنَّهُ طَلَاقُ سُنَّةٍ.

طلاق بدعت این است که زن در حال حیض مطلّقه شود و طلاق سنت این است که زن در حال طهارت، مطلّقه شود. طبق نظر شیعه، طلاق بدعت واقع نمی شود ولی طبق نظر اهل سنت، طلاق بدعت حرام است ولی واقع می شود.

در ادامه می نویسد:

وَهَذَا قَوْلُ أَبِي حَنِيفَةَ؛ لِأَنَّ ذَلِكَ يُسَمَّى حَلِفًا عُرْفًا، فَيَتَعَلَّقُ الْحُكْمُ بِهِ، كَمَا لَوْ قَالَ: إنْ دَخَلْت الدَّارَ فَأَنْتِ طَالِقٌ. وَلِأَنَّ فِي الشَّرْطِ مَعْنَى الْقَسَمِ، مِنْ حَيْثُ كَوْنُهُ جُمْلَةً غَيْرَ مُسْتَقِلَّةٍ دُونَ الْجَوَابِ، فَأَشْبَهَ قَوْلَهُ: وَاَللَّهِ، وَبِاَللَّهِ، وَتَاللَّهِ.

این استدلالات قیاس است و به خاطر شباهت، حکم آن را پیدا کرده است. قول دیگر را اینگونه نقل کرده است:

وَقَالَ الْقَاضِي فِي " الْمُجَرَّدِ " هُوَ تَعْلِيقُهُ عَلَى شَرْطٍ يَقْصِدُ بِهِ الْحَثَّ عَلَى الْفِعْلِ، أَوْ الْمَنْعَ مِنْهُ، كَقَوْلِهِ: إنْ دَخَلْت الدَّارَ فَأَنْتِ طَالِقٌ، وَإِنْ لَمْ تَدْخُلِي فَأَنْتِ طَالِقٌ. أَوْ عَلَى تَصْدِيقِ خَبَرِهِ، مِثْلُ قَوْلِهِ: أَنْتِ طَالِقٌ لَقَدْ قَدِمَ زَيْدٌ أَوْ لَمْ يَقْدَمْ.

به این معنا که برای حثّ بر فعل یا منع از آن، طلاق را معلّق بر شرطی کرده است. در ادامه می نویسد:

فَأَمَّا التَّعْلِيقُ عَلَى غَيْرِ ذَلِكَ، كَقَوْلِهِ: أَنْتِ طَالِقٌ إنْ طَلَعَتْ الشَّمْسُ، أَوْ قَدِمَ الْحَاجُّ، أَوْ إنْ لَمْ يَقْدَمْ السُّلْطَانُ. فَهُوَ شَرْطٌ مَحْضٌ لَيْسَ بِحَلِفٍ؛ لِأَنَّ حَقِيقَةَ الْحَلِفِ الْقَسَمُ، وَإِنَّمَا سُمِّيَ تَعْلِيقُ الطَّلَاقِ عَلَى شَرْطٍ حَلِفًا تَجَوُّزًا، لِمُشَارَكَتِهِ الْحَلِفَ فِي الْمَعْنَى الْمَشْهُورِ، وَهُوَ الْحَثُّ، أَوْ الْمَنْعُ، أَوْ تَأْكِيدُ الْخَبَرِ، نَحْوُ قَوْلِهِ: وَاَللَّهِ لَأَفْعَلَنَّ، أَوْ لَا أَفْعَلُ، أَوْ لَقَدْ فَعَلْت، أَوْ لَمْ أَفْعَلْ. وَمَا لَمْ يُوجَدْ فِيهِ هَذَا الْمَعْنَى، لَا يَصِحُّ تَسْمِيَتُهُ حَلِفًا. وَهَذَا مَذْهَبُ الشَّافِعِيِّ.

از این عبارت استفاده می شود که محلّ اختلاف در جایی است که معلّق علیه فعلی از افعال نیست که قصد دارد آن فعل را انجام دهد یا آن فعل را ترک کند. مانند مثال مورد بحث که اگر فرزندم خوب شد، زنم مطلقه باشد. این مثال طبق تفسیر ابو حنیفه، حلف به صدقه است و طبق تفسیر دوم که قول شافعی نیز هست، حلف به طلاق نیست. حلف به صدقه نیز از این حیث مانند حلف به عتق است و اگر بگوید: اگر فرزندم خوب شد، مالم صدقه باشد، طبق نظر ابو حنیفه مصداق حلف به صدقه است و طبق نظر شافعی مصداق حلف به صدقه نیست. در روایات حلف به صدقه باطل دانسته شده است. عامه در حلف «بالله» را معتبر نمی دانند و اساسا حلف معنای عامی دارد اما نزد شیعه، حلف صحیح، حلفی است که «بالله» و «تالله» در آن باشد.

خلاصه آنکه، حلف به صدقه بنابر نظر ابوحنیفه به معنای صدقه مشروط بر شیء است مانند حلف به طلاق. ممکن است گفته شود: روایاتی که تصریح کرده باید حلف بالله باشد خصوصا روایاتی که در زمان امام صادق علیه السلام صادر شده، در مقام نفی حرف ابوحنیفه است. همین که ابوحنیفه این را حلف می داند –هر چند حلف واقعی نباشند- برای اینکه روایات ناظر به ردع آن باشد کفایت می کند. ابوحنیفه در زمان امام صادق علیه السلام بوده و شخص معروف و شناخته شده و فقیه کوفه و عراقیون بوده است. این روایات در حقیقت نافی فتوای ابوحنیفه است. طبق نظر ابوحنیفه «اگر بچه ام خوب شد، مالم صدقه باشد» حلف به صدقه است و روایات همین حلف را باطل می دانند. باید دقت داشت: بحث درباره صحت تفسیر ابوحنیفه از حلف به صدقه نیست و همین که ابوحنیفه حلف به صدقه را اینگونه تفسیر می کند، برای اینکه روایات رادع حلف به صدقه ناظر به همین تفسیر باشد، کفایت می کند.

##### روایت ششم: روایت صفوان جمال

روایت صفوان جمال[[8]](#footnote-8) به این صورت است:

عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ: حَمَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الْحَمْلَةَ الثَّانِيَةَ إِلَى الْكُوفَةِ وَ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ بِهَا...

امام صادق علیه السلام مدتی در حیره حوالی کوفه، به نحو شبه تبعید بودند. قبل از ساخت بغداد، پایتخت موقت حکومت عباسی، هاشمیه نزدیک کوفه بوده است. در واقع ابوجعفر منصور امام صادق علیه السلام را از مدینه به حیره می آورد تا اینکه حضرت علیه السلام نزدیک تر باشد. به نظر می رسد، «الحمله الثانیه الی الکوفه» همان انتقال به حیره از توابع کوفه است که در همین زمان نیز امام صادق علیه السلام قبر امیر مؤمنین علیه السلام را آشکار می کنند و یکی از کسانی که حضرت علیه السلام قبر امیر مؤمنین علیه السلام را به او نشان می دهد، صفوان جمال است. از اموری که بسیار مهم است و بنده بحث روشنی درباره آن ندیدم، مدتی است که امام صادق علیه السلام در حیره بودند و زمان دقیق آن چه زمانی بوده است. برخی 5 یا 10 سال گفته اند اما استدلالات و شواهد تاریخی نیازمند کار جدی است.

در ادامه روایت آمده است:

... فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَى الْهَاشِمِيَّةِ مَدِينَةِ أَبِي جَعْفَرٍ ...

بعد از ساخت بغداد، مدینه ابی جعفر به بغدا اطلاق می شده است. در این روایت درباره هاشمیه مدینه ابی جعفر گفته شده که موقتی است که هاشمیه پایتخت موقت ابی جعفر منصور بوده است. البته بعد از مدتی بعد، کلمه بغداد تثبیت می شود. اطلاق مدینه السلام بر بغداد، نام رسمی نبوده هر چند اسم حکومتی بوده است اما تثبیت نمی شود. آنچه بیشتر در استعمالات به کار می رفته، مدینه ابی جعفر و بغداد بوده و بغداد جا می افتد و بقیه نام ها را کنار می زند.

###### نقل داستانی به تناسب مدینه ابی جعفر و ایام شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها

نقل این داستان به تناسب جالب است. در مروج الذهب[[9]](#footnote-9) در شرح حال یکی از حاکمان این داستان را نقل می کند که زمانی که این حاکم امیر بغداد بوده است، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب می بیند که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «اطلق القاتل» رفتم سراغ دو نفر از زندانبان ها و از پرونده قتل سراغ گرفتم. یکی گفت: پرونده قتلی ندارم و دیگری گفت: پرونده قتلی داریم که واضح و آشکار است و همه شواهد نیز موجود است. شبیه این داستان را در داستان دیگری نقل کردند که در آن داستان، حضرت زهرا سلام الله علیها را خواب می بیند.

مناسب است متن داستان را از مروج الذهب بخوانیم:

ومن طريف أخباره والمستحسن مما كان في أيامه وسيره ببغداد ما حدث به عنه موسى بن صالح بن شيخ بن عميرة الأسدي...

شاید «شیخ» مصحّف «سیف» باشد. در ادامه می نویسد:

أنه رأى في منامه كأن النبي صلى الله عليه وسلم يقول له : أطلق القاتل ، فارتاع لذلك رَوْعاً عظيماً ، ونظر في الكتب الواردة لأصحاب الحبوس فلم يجد فيها ذكر قاتل. فأمر بإحضار السندي وعباس فسألهما: هل رفع إليهما أحد ادعى عليه بالقتل؟ فقال له العباس: نعم وقد كتبنا بخبره فأعاد النظر فوجد الكتاب في أضعاف القراطيس وإذا الرجل قد شهد عليه بالقتل وأقر به.

قضیه واضح بوده است و هم شهود شهادت دادند و خودش اقرار کرده است.

فأمر إسحاق بإحضاره فلما دخل عليه ورأى ما به من الارتياع

دید بسیار می لرزد.

قال له: إن صدقتني أطلقتك فابتدأ يخبره بخبره و ذكر انه كان هو و عدَّةٌ من أصحابه يرتكبون كل عظيمة ويستحلون كل محرم. وأنه كان اجتماعهم في منزل بمدينة أبي جعفر المنصور يعتكفون فيه على كل بلية.

این شخص می گوید: گروهی از الوات بودیم که هر گناهی را مرتکب می شدیم و محلّ اجتماع ما نیز منزلی در مدینه ابی جعفر المنصور یعنی بغداد بود. در آن زمان بغداد، مکان آبادی نبود و به همین دلیل مکان های خلوتی وجود داشت که در آن می توانستند هر کاری انجام دهند.

فلما كان في هذا اليوم جاءتهم عجوز كانت تختلف إليهم للفساد و معها جارية بارعة الجمال

در روز قتل، پیرزن دلّال دختر بسیار زیبایی را می آورد.

فلما توسطت الجارية الدار صرخت صرخة فبادرت إليها من بين أصحابي فأدخلتها بيتاً وسكَّنْتُ روعها وسألتها عن قصتها فقالت : الله الله فيّ، فإن هذه العجوز خدعتني وأعلمتني أن في خزانتها حُقاً لم يُر مثله

این دختر گفت: این پیرزن من را فریب داد و گفت در خزینه من جواهر زیبایی است. بیا تا آن را به تو نشان دهم.

فشوقتني إلى النظر إلى ما فيه فخرجت معها واثقة بقولها فهجمت بي عليكم و جدِّي رسول الله صلى الله عليه و سلم وأمي فاطمة و أبي الحسن بن علي فاحفظوهم فيّ قال الرجل : فضمنت خلاصها وخرجت إلى أصحابي فعرفتهم بذلك فكأني أغريتهم بها

پس از نقل داستان توسط این دختر، خلاصی او را ضمانت کردم و به رفقایم داستان این زن را گفتم. همین که داستان را به آنها گفتم، مثل سگ هار شدند.

وقالوا : لما قضيت حاجتك منها أردت صرفنا عنها وبادروا إليها وقمت دونها أمنع عنها فتفاقم الأمر بيننا إلى أن نالتني جراح

بین ما دعوا شد و مرا مجروح کردند.

فعمدت الى أشدهم كان في أمرها وأكلبهم على هتكها فقتلته ولم أزل أمنع عنها الى أن خلَّصتها سالمة

گنده لات این جریان را کشتم و این قدر از این دختر حمایت کردم تا او را سالم نجات دادم.

وتخلصت الجارية آمنة مما خافته على نفسها فأخرجتها من الدار فسمعتها تقول : سترك الله كما سترتني وكان لك كما كنت لي

این دختر برای من دعا کرد که هم چنانکه حرمت مرا حفظ کردی، خدا هم حرمت تو را حفظ کند و خدا با تو باشد.

وسمع الجيران الضجة فتبادروا إلينا والسكين في يدي والرجل يتشحَّطُ في دمه فرفعت على هذه الحالة

مردم سر و صداها را شنیدند و مرا در حالی که چاقوی خونین در دست داشتم و آن مرد در خونش غلط می خورد، دیدند و مرا با همین حال دستگیر کردند. یکی از معانی «رفع» دستگیر شدن است.

فقال له إسحاق: قد عرفت لك ما كان من حفظك للمرأة و وهبتك لله ورسوله

اسحاق می گوید: به خاطر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تو را آزاد کردم.

قال: فو حقِّ من وهبتني له لا عاودت معصية ولا دخلت في ريبة حتى ألقى الله.

این مرد گفت: قسم به کسی که به خاطر او من را به او بخشیدی، گرد معصیت نمی روم.

فأخبره إسحاق بالرؤيا التي رآها وأن الله لم يضيع له ذلك وعَرَض عليه براً واسعاً ، فأبى قبول شيء من ذلك

اسحاق به او ماجرای خواب دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را گفت و هر چه خواست به او ببخشد، قبول نکرد.

خلاصه؛ تقریب بحث این بود که صدقه معلّق، حلف به صدقه است و از روایات استفاده می شود که حلف به صدقه نافذ نیست.

1. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج7، ص442.](http://lib.eshia.ir/11005/7/442/) [↑](#footnote-ref-1)
2. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج8، ص288.](http://lib.eshia.ir/10083/8/288/) [↑](#footnote-ref-2)
3. النوادر؛ ص: 33 [↑](#footnote-ref-3)
4. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج8، ص287.](http://lib.eshia.ir/10083/8/287/) [↑](#footnote-ref-4)
5. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج8، ص311.](http://lib.eshia.ir/10083/8/311/) [↑](#footnote-ref-5)
6. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج8، ص289.](http://lib.eshia.ir/10083/8/289/) [↑](#footnote-ref-6)
7. [المغنی لابن قدامه؛ ج 7، ص: 434](http://lib.efatwa.ir/43902/7/434/%22%D8%AA%D8%B9%D9%84%DB%8C%D9%82%D9%87_%D8%B9%D9%84%DB%8C_%D8%B4%D8%B1%D8%B7%22) [↑](#footnote-ref-7)
8. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص445.](http://lib.eshia.ir/11005/6/445/) [↑](#footnote-ref-8)
9. [مروج الذهب و معادن الجوهر؛ ج 4، ص: 13](https://ito.lib.eshia.ir/81454/4/13) [↑](#footnote-ref-9)